

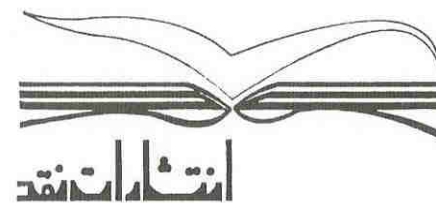
مارکس

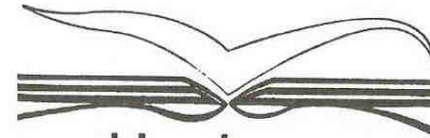
نقد

فلسفه
حق
هگل

مقدمه

ترجمه‌ی: رضا سلحشور





انتشارات نقد

اطلاعیه

"انتشارات نقد" کار خود را با انتشار مقدمه‌ی مارکس به نقد

فلسفه‌ی حق هگل آغاز می‌کند.

"انتشارات نقد" بر آن است تا سرحد امکان به انتشار آثاری

(اعم از تالیفات تازه، ترجمه‌ها و بازچاپ آثار منتشر شده) بپردازد

که به نحوی در خدمت یک تئوری انتقادی درباره‌ی جامعه بطور

کلی؛ و نقد مسائل جامعه‌ی ایران، بطور ویژه باشند.

"انتشارات نقد"، از انتشار آثاری که در چارچوب‌های ایدئولوژیک

حافظ وضع موجود قرار دارند، پرهیز می‌کند؛ اما در چاپ

و انتشار مشاجرات گوناگون بر سر مسائل تئوری انتقادی درطیف

بسیار گسترده‌ای از نگرگاه‌ها، هیچگونه مانعی در برابر خویش

نمی‌گذارد و در خدمت به غنا و تنوع دیدگاه‌های انتقادی

کوشاست.

مسئولیت گزینش آثار تالیف و ترجمه و انتخاب آثاری برای

بازچاپ آنها، برعهده‌ی شورای ویراستاران "انتشارات نقد" است.

"انتشارات نقد"

NAGHD

Postlagerkarte

Nr. 094785 C

3000 Hannover 1

مارکس

نقد

فلسفه
حق
هگل

مقدمه

ترجمه‌ی: رضا سلحشور

یادداشت مترجم فارسی

"نقد فلسفه‌ی حق هگل - مقدمه" نوشته‌ی کوتاهی است که مارکس در اواخر سال ۱۸۴۳ و آوریل سال ۱۸۴۴ به عنوان مقدمه‌ای برای نقدش به کتاب "فلسفه‌ی حق" هگل نگاشته و در سال ۱۸۴۴ در سالنامه‌ی آلمانی - فرانسوی منتشر کرده است. خود آن نقد، که در برگیرنده‌ی بررسی انتقادی پاراگرافهای ۲۶۱ تا ۳۱۳ کتاب هگل است و در تابستان سال ۱۸۴۳ نوشته شده، نخستین بار تحت عنوان "نقد دکتترین دولت هگل" در سال ۱۹۲۷ انتشار یافت.

بررسی جایگاه آن نقد و این مقدمه‌ی کوتاه و اهمیت بنیادی و گرایش‌های تئوریک آنها و ارزیابی جایگاهشان در اندیشه‌ی مارکس، چه به لحاظ شناخت‌شناسی و چه از دیدگاه تئوریک - سیاسی، محتاج نوشته‌ای مفصل است که مسلماً از این مقدمه طولانی‌تر خواهد شد. کاری که در این فرصت نه مجالش هست و نه مناسبتش.

پس در این یادداشت بهتر است تنها به اشاره‌ای به ترجمه‌ی فارسی آن بسنده کنیم.

از این مقدمه، یک ترجمه‌ی کامل را "انتشارات مزدک" منتشر کرده است. این متن متناسبانه از چنان بی‌دقتی‌ها، نارسایی‌ها و لغزشهای تئوریک - برخوردار است که آنرا غیر قابل اعتماد می‌کند. گویا ترجمه‌ی کامل دیگری نیز حدود بیست سال پیش، از این متن صورت گرفته که در نشریه‌ی "جهان‌نو" در ایران منتشر شده است. متناسبانه این متن در دسترس نبود. همچنین "سازمان وحدت کمونیستی"، ترجمه‌ای از چند صفحه‌ی نخست این مقدمه را در نشریه‌ی "اندیشه‌رهایی" شماره‌ی ۷ منتشر کرده است. ترجمه‌ی

✱ کارل مارکس

✱ نقد فلسفه‌ی حق هگل - مقدمه

✱ ترجمه‌ی: رضا سلحشور

✱ ژانویه ۱۹۸۹

✱ انتشارات نقد

NAGHD

Postlagerkarte

Nr. 094785 C

3000 Hannover 1

"اندیشه‌هایی" اولاً ناقص است و ثانیاً حتی در همین یکی دو صفحه از لغزشهای کلامی و تئوریک برکنار نیست؛ اگرچه انصافاً زبانی شیوا و روان دارد.

ترجمه‌ی حاضر - به دور از فروتنی‌های رایج که بیشتر نشانه‌ی ادعا هستند - نمی‌تواند از کمی و کاستی بری باشد؛ اما احتمال لغزشهای تئوریک نیز در آن اندک است. ترجمه با تکابه متن آلمانی منتشر شده در جلد نخست مجموعه‌ی آثار مارکس و انگلس (MEW/1961 و MEGA/1982) صورت گرفته و با ترجمه‌ی انگلیسی آن در مجموعه‌ی آثار و ترجمه‌ی انگلیسی دیگری که انتشارات پنگوئن در سال ۱۹۷۷ تحت نام "نوشته‌های آغازین" (Early Writings) منتشر کرده، مقایسه شده است. همچنین برای ارائه معادل برخی واژه‌های کلیدی به فرانسه و مقایسه‌ی برخی عبارات مبهم از ترجمه‌ی فرانسوی این متن که از انتشارات حزب کمونیست فرانسه است نیز استفاده شده است. مقایسه‌ی ترجمه‌ی فارسی با متن‌های انگلیسی و فرانسه، برخی ناهمانندیهای ترجمه‌ی فارسی را با ترجمه‌های انگلیسی و فرانسه و ترجمه‌های مذکور را با یکدیگر نیز نشان می‌دهد. در پانویس هر صفحه سعی شده است، معادل واژه‌ها نخست به آلمانی، سپس به انگلیسی و در آخر به فرانسه داده شود و برخی تعابیر با یکدیگر مقایسه گردد. هرگاه در هر دو متن انگلیسی واژه‌ها اصطلاح واحدی بکار رفته باشد، فقط همان واژه‌ها اصطلاح ذکر شده در غیر این صورت، ترجمه‌ی مجموعه آثار با (آ.) و ترجمه‌ی پنگوئن با (پ) مشخص شده‌اند. از آنجا که متن اصلی پانویسی ندارد، همگی پانویس‌ها از مترجم فارسی است، مگر در مواردی که از ترجمه‌ی فرانسسه استفاده شده، که آن‌ها با (ف) مشخص شده است. همچنین، همه‌ی مطالب داخل کروشه [] در ترجمه‌ی فارسی افزوده شده‌اند.

رضا سلحشور

ماربورگ. ژانویه ۱۹۸۹

نقد فلسفه حق - مقدمه

تا آنجا که به آلمان مربوط است، نقد مذهب اساساً به غایت رسیدگی است؛^۱ و نقد مذهب، پیش - نهاده‌ی هر نقدی است.^۲ [حال که] نیایش در برابر بارگاه آسمانی^۳ خطابی اعتبار شده است،^۴ نقاب از چهره‌ی وجود ناسوتی^۵ آن برگرفته می‌شود. انسان، که در واقعیت [یا فعلیت] پندار گونه‌ی آسمان [یا بهشت]، [یعنی در] جایی که یک آبرانسان رامی‌جست، تنها تجلی^۶ خویشتن خویش را یافته است، دیگر به این که تنها فرامود^۷، تنها ناانسان را بیابد، جایی که واقعیت حقیقی خود را می‌جوید و باید بجوید، گرایش نخواهد داشت.^۸

اُس و اساس نقد غیر مذهبی این است: انسان مذهب رامی‌سازد، نه مذهب انسان را؛^۹ و اینکه: مذهب خود - آگاهی و خود - دریایی انسانی است که یا هنوز خود را در نیافته است، و یا به نقد، دوباره از دست داده است. اما انسان، موجودی انتزاعی نیست که در بیرون جهان [در انتظاری واهی] خیمه زده^{۱۰} باشد. انسان، [یعنی] جهان انسان، دولت، جامعه. این دولت [و آیین

۱. ortio pro aris et focus. ۲. terminer / complete / beendigen. (در اصل به لاتین. ترجمه‌ی مستقیم: نیایش در پای تخت ندبه و آتشگاه). ۳. widerlegen. ۴. profane. ۵. refute / refuter. ۶. fantastisch. ۷. Schein. ۸. reflet / reflection / Widerschein. ۹. fantas magorique geneigt. ۱۰. self-esteem / Selbstgefühl. ۱۱. sentiment de soi / hocken. (۰.۱) / encamp. (پ) squatting. blottir /

جامعه [اندکه] مذهب را، [این] جهان-آگاهی^۱ وارونه را، می آفرینند، چرا که خود [جهانی وارونه اند] مذهب، نظریه‌ی عمومی این جهان [وارونه] است.^۲ مذهب بیان آن در قالب آداب و آیین‌های ملخص^۳، منطق آن در شکلی عامیانه، ملاک شرافت و منزلت معنوی اش، شوق و شیفتگی اش، قدر اخلاقی اش^۴، مکمل تشریفات اش^۵، و بنیاد عام تسلی و توجیه آن است. [مذهب] تحقق پندارگونه‌ی جوهر انسانی است. زیرا که جوهر انسانی از واقعیتی حقیقی برخوردار نیست. بنابراین، مبارزه علیه مذهب، مبارزه‌ای با واسطه علیه آن جهانی است که مذهب رایحه‌ی روحانی آن است.^۶

پیشانی‌های مذهبی، هم بیان پریشان حالی واقعی است و هم اعتراض علیه آن پریشان حالی واقعی. مذهب آه مخلوق به تنگنا در افتاده^۷، جان جهان شقاوت بار است، همانگونه که روح اوضاع بی روح است. مذهب افیون خلق است.^۸

تراگذشتن از مذهب به مثابه‌ی خوشبختی پندارگونه‌ی خلق، هرآینه [پافشاری در] طلب خوشبختی واقعی آنهاست. طلب زدائیدن توهّم از

۱. world-consciousness (آ) / Welt-bewusstsein

(پ) conscience du... monde / consciousness of the world

۲. encyclopedic compendium / enzyklopädische Kompendium

۳. point d'honneur (در اصل به فرانسه) ۴. moralische

۵. feierliche Ergänzung ۶. moral sanction/ Sanktion

complément solennel/ solemn complement

۷. distress (آ) / Elend ۸. spirituel/spiritual / geistig

(پ) oppressed (هر دو متن) gedrängt ۹. détresse / suffering

به معنی ستم‌دیده یا سرکوب شده ترجمه کرده اند) ۱۰. Gemüt (هر دو متن انگلیسی

"قلب جهان بی قلب" ترجمه کرده اند) ۱۱. herzlose ۱۲. chaleur /

۱۳. Aufhebung (هر دو متن انگلیسی: الغاء

abolition ترجمه کرده اند. واژه‌ی آلمانی، درگذشتن، سپری کردن، پشت سر

نهادن، الغا کردن و در عین حال فراتر رفتن را در بر دارد.)

شرایط [خوشبختی خلق]، همانا طلب بر انداختن شرایطی است که محتاج توهم است.^۱ بنابراین، نقد مذهب، در نطفه، نقد آن دره‌ی اشکی است که مذهب هاله‌ی مقدس آن است.

نقد، کل‌های خیالی [نشسته بر زنجیر] را پیر کرده است، نه از آنرو که انسان زنجیری عریان و خشن^۲ را برگردن گیرد، بلکه از آنرو که زنجیر را به دور افکند و گل زنده [و واقعی] را [از شاخه] بچیند. نقد مذهب، انسان را از [بند] فریب می‌رهاند، تابیندیشد، تا عمل کند، تا واقعیتش را همانا چون انسانی بخود آمده و خرد باز یافته بر نشاند؛ تا برگرد خویش، و از آنرو، برگردد خورشید را ستین خویش بگردد. مادام که انسان بر محور خویش نمی‌گردد، مذهب تنها خورشید دور غین [یا پندارگونه‌ای] است که برگردانسان می‌گردد.

پس، وظیفه‌ی تاریخ است که، آنگاه که آن جهانی [بودن] حقیقت ناپدید شده است، حقیقت این جهان را مستقر سازد. در نخستین گام، وظیفه فلسفه، فلسفه‌ای در خدمت تاریخ این است که، آنگاه که پیکره‌ی مقدس^۴ خود-بیگانگی انسان عریان شده، خود-بیگانگی را در پیکره‌ی نامقدسش بر ملا سازد. بدین ترتیب، نقد آسمان به نقد زمین، نقد مذهب به نقد حقوق و نقد الهیات به نقد سیاست بدل می‌شود.

بررسی‌ای که در پی می‌آید^۵ - که خود ادای سهمی است در اینکار - در

۱ ترجمه‌ی (پ) چنین

آورده است: "اینکه از مردم بخواهیم که توهمشان را نسبت به شرایطشان رها کنند، بدین

معنی است که از آنها بخواهیم که از شرایطی که محتاج توهم است، دست بشویند ۲ - در متن

die phantasielose, trostlose Kette آمده، ترجمه‌ی (آ) آنرا "زنجیری

زیور و غم افزا unadorned, bleak chain ترجمه کرده و ترجمه‌ی (پ) آن

را بدین صورت آورده است "توهم زنجیر بدون پندار و تسلی..." متن فرانسه نیز

به ترجمه‌ی (پ) شبیه است:

... l'homme porte des chaînes sans fantaisie, désespérantes...

۳ Audelà / Jeneseits ۴ holy form / Heiligengestalt

۵ forme sacrée منظور نقد مارکس به فلسفه‌ی حق هگل است که این مقدمه

به آن نوشته شده است.

نخستین گام، نه به اصل [واقعیت]، بلکه تنها به رونوشتی^۱ از آن، یعنی به فلسفه‌ی آلمانی دولت و حقوق می‌پردازد^۲ و دلیل اینکار، چیزی نیست جز اینکه این بررسی، آلمان را در برابر خویش نهاده است^۳.

اگر بخواهیم وضع موجود آلمان را نقطه‌ی عزیمت قرار دهیم و آنهم به تنها شیوه‌ی درخور آن، یعنی به شیوه‌ای منفی، در آن صورت همواره نتیجه یک ناهنگامی^۴ خواهد ماند^۵. حتی نفی^۶ واقعیت سیاسی معاصر ما به چیزی بیش از واقعیتی گردگرفته در پستوی تاریخی خلق‌های مدرن^۷ راه نخواهد برد. نفی صورتکی بزرگ کرده^۸، صورتکی بی‌بزرگ خواهد بود^۹. اگر من وضعیت آلمان ۱۸۴۳ را نفی کنم، بر اساس تقویم فرانسوی، به سختی ممکن است در [شرایط] ۱۷۸۹ قرار گیرم، چه رسد به اوضاع ملت‌هپ کنونی^{۱۰}.

۱. Kopie ۲. status quo ۳. anachronism/Anachronismus ۴. négation/negation/Verneinung (انکار یا برانداختن هم‌می شود ترجمه کرد) ۵. منظور جوامعی است که سازمان جامعه‌ی ماقبل سرمایه‌داری را پشت سر نهاده‌اند. در متن اصلی "گیسوی پودرزده" gepuderten Zöpfe آمده است. ۶. در (۰) برابر آن واژه‌ی pigtail استفاده شده است که هم به معنی گیسواست و هم به معنی دم‌خوک. در متن (پ) از واژه‌ی wig استفاده شده که به معنی کلاه گیس نیز هست. ۷. به هر حال اشاره به گیسوی بافته، کنایه از ارتجاع است. دوستی در این مورد شاعری از شاعر معروف آلمانی هاینریش هاینه در اختیار من گذاشت. هاینه در شعری که در زیر می‌آید، ارتجاع را به کنایه، Zopftum می‌خواند:

Der lange Schnurrbart ist eigentlich nur

Der Zopftums neure Phase

Der Zopf, der ehemals hinten hing,

Der hängt jetzt unter der Nase

ترجمه‌ی تحت‌اللفظی شعر چنین است:
"سبیل دراز، در حقیقت چیزی نیست مگر

مرحله تازه‌ای از [تاریخ] گیسو

گیسویی که پیش از این پشت سر آویزان بود

حالا از زیر دماغ آویخته است"

۷. منظور اوضاع اروپا و بویژه فرانسه است که ظرف ۳-۴ سال به انقلابات سراسری ۱۸۴۸ در اروپا انجامید.

آری، تاریخ آلمان به جنبشی می‌بالد که هیچ خلقی در سپهر تاریخی، نه پیش از این عرضه‌اش کرده است و نه از این پس بدان اقتدا خواهد کرد^۱. ما در ارتجاع^۲ خلق‌های مدرن شریک بوده‌ایم، بی‌آنکه در انقلابشان سهیم باشیم. ما عقب‌نگه داشته‌ایم، نخست از آن‌رو که خلق‌های دیگر دل به دریای انقلاب زدند و دوم از آن‌رو که خلق‌های دیگر به ضد انقلاب دچار آمدند^۳. بار نخست از آن‌رو که اربابان ما [از انقلاب] هراس داشتند و بار دوم از آن‌رو که اربابان ما [از ضد انقلاب] نمی‌هراسیدند^۴. ما، به سرکردگی راهبران [روحانی] مان تنها یکبار در جمع آزادی‌حضور یافتیم، در روز تدفین آن^۵.

مکتبی که پستی و حقارت^۶ امروز را با پستی و حقارت دیروز مشروعیت می‌بخشد، مکتبی که هر فریاد بنده علیه تازیانه‌را، شورش قلم‌دادمی‌کنند - آنگاه^۷ که تازیانه، تازیانه‌ای دیرپا^۸، آباء و اجدادی و تاریخی است - مکتبی که تاریخ تنها پشت خود را به

۱. در هر دو متن انگلیسی این جمله چنین برگردانده شده است:

تاریخ آلمان به این افتخار می‌گند که راهی را در تاریخ پیموده است که نه هیچ قوم دیگری آنرا پیموده و نه خواهد پیمود. متن فرانسه به آلمانی نزدیک‌تر است: "تاریخ آلمان به تحولی می‌بالد که مثالی از آن نزد هیچ خلقی در سپهر تاریخی موجود نیست و هیچ خلقی چنان نمونه‌ای را بر نخواهد گرفت"

۲. در متن واژه‌ی Restauration آمده که به معنی تعمیر یا بازسازی (مثلاً برای آثار معماری) است، منظور بازگرداندن چیزی تغییر یافته به حالت اولیه خود است.

۳. Herren / (۰) rulers به معنی حاکمان / (پ) masters

۴. Niederträchtigkeit / (۰) baseness (پ) infamy

abjection/

۵. once/ sobald

۶. chargé d'années/alt/ bejahrt

به او می نمایانند^۱، همانگونه که خدای اسرائیل خود را به خادمش موسی نشان داد، یعنی مکتب تاریخی حقوق^۲، اگر خود اختراع تاریخ آلمان نبود، تاریخ آلمان را اختراع می کرد. شایلوک^۳ [آنهم نه هر شایلوکی] بلکه شایلوک خدمتگزار، برای نیم کیلو گوشت، گوشتی که از قلب مردم بریده می شود، به سند^۴ طلبکاریش، سند تاریخی اش، سند مسیحی-ژرمنی اش قسم می خورد.

۱. در متن آلمانی آمده است که تاریخ تنها a posteriori ی خود را به آن نشان می دهد. این واژه یعنی ما بعد تجربی، پس آ، م تاخر^۵، در برابر a priori که یعنی ما قبل تجربی، پیش آ، ما تقدم. اگر a posteriori را در اینجا به معنای اصلی اش ترجمه کنیم، معنی اش این می شود که تاریخ نویسان مورد نظر مارکس، تاریخ را پس از عیان شدن وقایع می نویسند و سطح رویدادها را روایت می کنند. مسلماً در این تعبیر، این معنی مخالف نهفته است که پس قوانین تاریخ را می توان بدون تجربه کردن تاریخ آینده (که به تجربه در نیامده) نوشت. اما در اینجا، نگاه کردن به حقیقت تاریخ با نگاه کردن موسی در خدایش مقایسه شده است، که در آن، موسی تنها اجازه داشته است به پشت خدا نگاه کند و نه رو در روبرو چهره اش. در سفر خروج آمده است: "و من دستم را بر خواهم داشت و تو مرا می بینی، اما روی من نمی تواند دیده شود." در مجموعه آثار آلمانی نیز در پیای همان صفحه توضیح داده شده است که منظور از a posteriori در اینجا، قسمت پشتی (hinterteil) است. اگر اینطور تعبیر کنیم که موسی در چهره ی خدا (حقیقت) نمی نگرد و تنها او را بصورت وارونه می بیند، تاریخ نویسان مورد نظر مارکس نیز حقیقت را نمی بینند و تنها آنرا از پشت قضاوت می کنند. در عین حال در متن آلمانی ihr a posteriori آمده که در متن (آ) its posterior و در متن (پ) its a posteriori ترجمه شده که می توان آنرا "پشتش" ترجمه کرد. در متن فرانسه هم son a posteriori.... آمده است.

۲. مکتب تاریخی حقوق "مکتبی ارتجاعی برای علوم حقوقی بود. معروفترین نماینده ی این مکتب حقوقدانی است بنام کارل فون زاونی (۱۸۶۱-۱۹۲۹) (ف).

۳. shylock، شخصیت نزول خوار در نمایشنامه ی "تاجر ونیزی" نوشته ی شکسپیر. کنایه از دناقت و پول پرستی و خسیسی.

۴. Schein appearance/bond/ Schein متن فرانسه، رابه معنی پدیدار یا فرامود ترجمه کرده است، که در اینجا درست نیست.

در عوض، [تاریخ نویسان] هیجان زده ی نیکو سرشت^۱، آلمان پرستان^۲ بخاطر رگ و پی^۳ [آلمانی] شان و لیبرال منش ها بخاطر فکرشان، تاریخ آزادی ما را در ماورا، تاریخمان، در جنگلهای قدیمی تویتونیک^۴ می جویند. در این صورت، وقتی که تاریخ آزادی ما تنها در جنگلهایافت می شود، چگونه می تواند بین خود و تاریخ آزادی گراها تمایز بگذارد. بعلاوه روشن است که وقتی فریاد را در جنگل سردهی، پژواکش را از جنگل می شنوی. پس، آرام باد جنگلهای قدیمی تویتونیک.

[اما] جنگ بر اوضاع آلمان! باهمه ی قوا! اوضاع [آلمان] در سطحی پائین تر از تاریخ قرار دارد، در سطحی پست تر از [آنکه برابر ایستای] نقد [واقع شود]، اما همانگونه که جنایتکار، [یعنی کسی که] در سطحی پائین تر از انسانیت قرار دارد، برابر ایستای جلاد است، اوضاع آلمان نیز برابر ایستای نقد واقع می شود. نقد، در ستیز با آنان، شوریده سری نیست، مغروریدگی^۷ است. چاقوی تشریح نیست، سلاح است. برابر ایستایش، خصم اوست، خصمی که [نقد] نمی خواهد تنهایی اعتباری اش را ثابت کند، بلکه می خواهد نابودش کند. چون، جان^۸ چنین اوضاعی خود بی اعتبار شده است. [این اوضاع]

۱. در اصل: هیجان زدگان نیکو سرشت good-natured/gutmütige

۲. Enthusiasten / Deutschtümler. (آ) / Germanomanics

(پ) teutomane / German chauvinists. در اصل: بخاطر "خون"

Blut / by extraction (آ) / atavisme/by temperament (پ)

۴. اقوام ساکن منطقه ای که اکنون کشور آلمان در آن قرار دارد. کنایه از اجداد ژرمنی.

۵. Allerdings! / به پیروی از ترجمه های انگلیسی! Ah oui! / by all mean

۶. Gegenstand همه جا در برابر این واژه ی آلمانی، "برابر ایستا" گذاشته ایم تا

بتوانیم بین آن واژه ی objekt - که "موضوع" ترجمه کرده ایم - تمایز بگذاریم.

در ترجمه های انگلیسی این تمایز روشن نیست، زیرا هر دو واژه ی object در برابر

هر دو واژه ی آلمانی استفاده کرده اند. متن فرانسه همین مشکل را دارد، چون تنها

objét استفاده می کند.

۸. passion/ Leidenschaft ۸. esprit/ spirit / Geist

در خود و برای خود، موضوعاتی^۱ در خور تفکر و ارجمند نیستند، بلکه موجوداتی به همان اندازه در خور نکوهش^۲ اند که نکوهش شده^۳ اند. نقد بخودی خود نیاز ندارد، با این برابر ایستا [یعنی با این دشمن] از در تفاهم^۴ درآید، زیرا که حسابش با آن پاک است. نقد دیگر خود را تنها چون هدفی در خود پیش نمی‌نهد بلکه تنها چون وسیله عرضه می‌دارد. گیرایی^۵ بنیادی اش خشم^۶ نسبت به موضوعش^۷ است، کار بنیادی اش تهدید^۸ [و براندازی آن]^۹.

مسئله بر سر تصویر کردن فشار خفه‌کننده و متقابل همه‌ی سپهرهای اجتماعی بر یکدیگر است؛ [تصویر یک] آشفته‌حالی همگانی و دست و پا بسته؛ [تصویر] محدودیتی که همان قدر که خود را به رسمیت می‌شناسد، در باره خویش در اشتباه است، [تصویر اوضاعی] که در پوسته‌ی یک سیستم دولتی محصور شده است، سیستم دولتی ای که با اتکا به حفظ همه‌ی رقیب ها زنده است و خود چیزی نیست مگر رقیب در دولت.

چهنمایشی^{۱۰}! جامعه‌ای که بیش از پیش و بی‌گونه‌ای پایان ناپذیر به نژادهایی چند چهره تقسیم می‌شود که با آنتی پاتی‌های اندک، با وجدانی معذب

۱. Objekte

۲. digne être pensé/ worthy of thought/ denkwürdig

۳. méprisée/despised/verachtet ۴. méprisable/despicable/verächtlich

۵. Selbstverständigung در متن (آ) این جمله چنین آمده است: "نقد

نیاز ندارد چیزی را برای خود و رابطه با موضوعش را روشن کند، چرا که نقد به آنها بر خورده است." در متن (پ) چنین آمده است: "نقد خود دیگر نیازمند فهم این موضوعات نیست، چرا که به نقد نسبت به آن روشن است." ترجمه‌ی فرانسه نیز به ترجمه‌های انگلیسی نزدیک است.

۶. Pathos (آ) / sentiment (پ) / force بدین معنی که: "نیروی بنیادی ای که به حرکتش وامی دارد." / Indignation ۷.

۸. Denunziation (پ) / inactive (آ) / tatlose

۹. passif ۱۰. médiocrité/ wretchedness / Erbärmlichkeit

و میانه‌حالی خشونت باری در برابر یکدیگر می‌ایستند، نژادهایی که با آنها [دقیقا] بخاطر همین ایهام^۱ متقابل و مواضع مبتنی بر سوءظنشان نسبت به یکدیگر، از سوی اربابان نشان بی‌هیچ تفاوتی - اگر چه با ظاهر سازی^۲ های متفاوت - همانا چون موجوداتی عطا شده^۳ رفتار می‌شود. و اینان خود، اینان که تحت سلطه، حاکمیت و تصرف [و تسخیر دیگران] اند، باید خود را به مثابه عطیه^۴ آسمان [یا بهشت] به رسمیت بشناسند و آشکارا [چنین هویتی را نیز] بپذیرند. در سوی دیگر [و در مقابل اینان] خیل اربابان است که بزرگیشان با تعدادشان نسبت معکوس دارد.

نقدی که با چنین محتوایی در گیر می‌شود، نقدی است که با آن پنجه در پنجه^۵ افکنده است و در چنین کشاکشی، دیگر مطرح نیست که حریف نخبه است، قدر است یا جالب است؛ بلکه مسئله این است که ضربه بر حریف فرو آید. مسئله این است که از آلمانی‌ها، حتی یک لحظه هم فرصت خود - فریبی یا تسلیم دریغ شود. آدمی باید با افزودن آگاهی نسبت به فشار موجود، بر خود این فشار، آنرا سنگین تر کند؛ باید با افشای ننگ، آنرا سنگین تر سازد. آدمی باید هر سپهر جامعه‌ی آلمان را به مثابه‌ی لکه‌ی ننگ^۶ جامعه‌ی آلمان تصویر کند، باید با نواختن ساز خود این اوضاع، این روابط متحجر را به رقص وادارد. آدمی باید به خلق، هراس از خویش را بیا موز دتابه او گستاخی و جسارت بخشد. از این طریق است که آدمی یک نیاز انکار ناپذیر خلق آلمان را بر می‌آورد و نیاز [خلق]

۱. ambigü / ambivalent (پ) / ambiguous (آ) / zweideutig

۲. konzessionierte Existence ۳. Formalität /

(آ) existences concédées / licensed existence

۴. cession/ privilege (پ) / concession (آ) / Konzession

۵. hand-to-hand combat (پ) / Handge menge (آ)

۶. ebenbürtig. ۶ dans la mêlée / - hand fight (یا همپایه/ یا

هم‌توان) / rank (پ) / equal (آ) / égal par la naissance

۷. partie honteuse (در اصل به فرانسه)

به خودی خود، دلیل نهایی ارضاء آن است.

این مبارزه علیه محتوای حقیر^۱ وضع موجود آلمان حتی برای خلقهای مدرن نیز نمی تواند خالی از فایده باشد، زیرا وضع موجود آلمان، شکل عریان و غایی — رژیم قدیم^۲ است و رژیم قدیم، کاستی [یا نقص] پنهان دولتهای مدرن است. مبارزه علیه [اوضاع] سیاسی معاصر، مبارزه علیه گذشتهی خلقهای مدرن است، گذشتهای که از یادمانده های آن، هنوز هم آزاری می بیند. برای آنها که رژیم قدیم را با تراژدی تجربه کرده اند، آموزنده است که بازی رژیم قدیم را در نقش کمدی اش، [در هیات] از گور برخاسته ی آلمانی اش ببینند. تاریخ رژیم قدیم [تا آنجا تراژیک بود که رژیم قدیم قهر از پیش موجود جهان را نمایندگی می کرد، در حالیکه در برابر آن، آزادی طرحی [یا ایده ای] شخصی بود؛ در یک کلام، مادام که بر حقانیتش باور داشت و باید می داشت، مادام که رژیم قدیم به مثابه ی نظم موجود و مستقر جهان با جهان در حال پدید آمدن می جنگید، اشتباهی جهانی-تاریخی را در صف خویش داشت، اما نه [اشتباهی] شخصی را. از این رو، سقوطش تراژیک بود.

در عوض، رژیم کنونی آلمان — که یک ناهنگامی، یک تناقض آشکار در برابر همه ی اصل های بدیهی^۳ شناخته شده [و] یک نمایش از یوچی رژیم قدیم در تماشاخانه ی جهان است — هنوز چنین می نمایاند که به خویش باور دارد و از جهانیان نیز می خواهد که در این توهم^۴ شریک شوند. اگر این رژیم به جوهر خویش باور داشت، آیا [باز هم جوهر] خود را پشت نمای فریبای^۵ یک جوهر

۱. borniert / (آ) / limited (پ) restricted تنگ نظریا

کوتاه بین همی شود ترجمه کرد. ۲. ancien régime در اصل به فرانسه. منظور رژیم فرانسه قبل از انقلاب ۱۷۸۹ است. رژیمی که با این انقلاب سرنگون شد و از آن پس همواره تحت عنوان "رژیم سابق" یا "رژیم قدیم" یاد می شود. ۳. Axiome

۴. illusion / fantasy (پ) imagine (آ) / Einbildung

۵. appearance / appearance (پ) semblance (آ) / Schein

بیگانه پنهان می کرد و نجاتش را در دورویی^۱ و سفسطه می جست؟ ای — "رژیم قدیم" مدرن [این رژیم موجود در آلمان] چیزی نیست مگر **دلک آلمان** نظم جهانی که **قهرمانان واقعی** اش مرده اند. تاریخ، وقتی هیات^۲ [یا ساختار] کهنه ای را به خاک می سپارد، پی کن است و از مراحل مختلفی می گذرد. آخرین مرحله ی یک هیات جهانی-تاریخی، مرحله ی کمدی آن است. خدایان یونان، که به نقد، یکبار در "پرومته در زنجیر" [نوشته ی] اشیل^۳ بگونه ای تراژیک زخم مرگ برداشته بودند، لازم بود یکبار دیگر هم در "گفتگوهای لوسین"^۴ بگونه ای کمدی بمیرند. چرا تاریخ چنین گذاری دارد؟ برای آنکه، انسانیت با روی باز^۵ [یا باروشنی] از گذشته اش ببرد، ما، این سرنوشت تاریخی فرحبخش را برای قدرتهای سیاسی آلمان تضمین می کنیم. به محض آنکه خود واقعیت سیاسی-اجتماعی مدرن به نقد کشیده شود، [و] بنابراین، به مجرد آنکه نقد خود را به مسائل حقیقتا انسانی ارتقا دهد، آنگاه خود را در ورای وضع موجود آلمان خواهد یافت. به عبارت دیگر، [نقد ناگزیر است] به برابر ایستای خود [یعنی به وضع موجود آلمان] در سطحی پائین تر از برابر ایستایش [در عصر جدید] بپردازد. یک نمونه [بدست

۱. hypocrisie / hypocrisy / Heuchelei

۲. forme/form/Gestalt رامی شود استخوان بندی، یا ساختن بندی، یا شکل نیز

ترجمه کرد. منظور نمایش یک چیز در اساسی ترین خطوط خویش است.

۳. à fond / thorough / gründlich

۴. Äschylus تراژدی نویس معروف یونانی و نویسنده نمایشنامه "پرومته در زنجیر". در این نمایش پرومته بار باییدن آتش (نماد آگاهی و دانایی) از خدایان و دادن آن به انسانها، از سوی خدایان المپ به مجازاتی سنگین محکوم می شود. اشیل را نباید با "آشیل"، قهرمان افسانه ای یونان که پاشنه ای رویین داشت اشتباه کرد.

۵. اشاره به نوشته های طنز آمیز کمدی نویس یونانی (۱۴۰۰ ق م). بنام لوسین است که بصورت گفتگو تنظیم شده اند.

۶. gaîté / happily (پ) cheerfulness (آ) / heit

۷. fonction / destiny / Bestimmung (به معنی کارکرد)

دهیم] رابطه‌ی صنعت، [و] بطور کلی جهان ثروت، با جهان سیاست مسئله‌ای عمده در عصر جدید است. این مسئله، در چه چارچوب و به چه شیوه‌ای آلمانی‌ها را بخود مشغول می‌دارد؟ در چارچوب حمایت‌های گمرکی، سیستم‌های محافظتی و در چارچوب اقتصاد ملی^۱. [مرض] آلمان پرستی از انسان‌ها به اشیاء سرایت کرده است؛ و بدین ترتیب [بود که] یک روز صبح قهرمانان آهنی و شهبازان پنبه‌ای ما خود را در هیات میهن پرستان مبدل یافتند. بنابراین در آلمان تازه دارند حاکمیت انحصار را در داخل [مرزها] به رسمیت می‌شناسند، از این طریق که حاکمیت را در خارج [مرزها] برایش به امانت می‌گیرند. در آلمان بر آنند تا با چیزی آغاز کنند که در فرانسه و انگلستان، مشغول به پایان بردن آن هستند. این کهنه نظم‌کودن^۲، که کشورهای یاد شده [ی انگلستان و فرانسه] علیه آن به خیزشی نظری دست یازیده اند و هنوز ناگزیر از تحمل آن هستند، همانگونه که کسی زنجیر را تحمل می‌کند، در آلمان، همانا چون شفق سرخ صبحگاهی یک آینده‌ی زیبا استقبال می‌شود، شفق که هنوز جسارت درگذشتن از تئوری "لیستی" و فریبکارانه

۱. ترجمه مستقیم چنین است: "شروع می‌کنند که آلمانی‌ها را بخود مشغول کند."

۲. Nationalökonomie معمولاً این اصطلاح، یعنی "اقتصاد ملی" را، "اقتصاد سیاسی" ترجمه کرده‌اند. درست هم هست، زیر منظور از هر دو اقتصاد دیورژایی است. اما در اینجا باید آنرا "اقتصاد ملی" ترجمه کرد تا ویژگی آلمان را روشن کند و تمایز آن، در این مورد با اقتصاد سیاسی - که بنظر مارکس در کشورهای مدرن رایج است - آشکار شود.

۳. der alte faule Zustand / (آ) شرایط فاسد / (پ) corrupt

(پ) la veiel état de chose vermoulu / old and rotten order

۴. در اصطلاح "تئوری لیستی" یک طرفند کلامی بکار رفته است. زیر از یکسو Friedrich List به معنی "فریب" است و از سوی دیگر نام تئوریسینی است بنام cunning theory در هر دو متن انگلیسی آمده است که به معنی فریبکارانه است. ترجمه فرانسه در برابر آن واژه‌ی austucieux را گذاشته و در پانویس نکته‌ی مربوط به بازی با کلمات را توضیح داده است.

و گذار به پراتیکی بی‌پروا [و بی‌رحم] را ندارد. در حالیکه در فرانسه و انگلستان مسئله این است که: یا اقتصاد سیاسی^۱ و یا تسلط جامعه بر ثروت، در آلمان مسئله این است که: یا اقتصاد ملی یا تسلط مالکیت خصوصی بر ملیت. بنابراین در فرانسه و انگلستان، انحصار را که تا آخرین پی آمده‌های پیش‌رفته است، لغو می‌کنند، [در حالیکه] در آلمان، تا آخرین پی آمده‌های انحصار پیش می‌روند. انجام مسئله انحلال [انحصارات] است، اینجا مسئله بر سر برخورد و تصادم آنها. بهترین مثال برای شکل آلمانی مسائل مدرن، مثالی مانند تاریخ ما، مثال سرباز نیاز موده‌ای است که تاکنون وظیفه‌اش مشق دوباره^۲ سرگذشت‌های کلیشه‌شده، پیوسیده و فرسوده بوده است.^۳

بنابراین وقتی تحول همه‌جانبه‌ی آلمان فرای تحول سیاسی آن نمی‌رود، یک آلمانی دست بالا می‌تواند همانقدر در مسائل عصر حاضر مداخله کند که یک روسی می‌تواند در آن سهمیم باشد. اما اگر یک انسان منفرد، بوسیله‌ی موانع و محدودیت‌های ملت محدود نمی‌شود، کل ملت به مراتب کمتر می‌تواند از طریق آزادی یک انسان منفرد آزاد شود. اسکیت^۴ ها، هیچ گامی به سوی فرهنگ یونانی به پیش برنداشتند، [آنهم تنها] به این دلیل که یونان یک

۱. Politische Ökonomie. ۲. در متن آلمانی "تازه سرباز اعزام نشده"

raw recruit / (پ) clumsy recruit / (آ) ungeschickte Rekrut

۳. recrue malhabile. ۴. مارکس در اینجا واژه‌ی Geschichte را استفاده

کرده است که در عین حال به معنی تاریخ، سرگذشت و ماجراست.

۴. ترجمه این جمله در متن (آ) چنین است: "سرباز نیاز موده‌ای که هنوز باید در مسایل تکراری و پیوسیده شده‌ی تاریخی مشق نظامی کند، در متن (پ): "سرباز خامی که تاکنون ناگزیر از تکرار کار دارهای روزمره^۲ فرتوتی بوده است که به گذشته‌ی دیگر ملت‌ها تعلق دارند." متن فرانسه به متن آلمانی نزدیک تر است: "سرباز نیاز موده‌ای که کارش تا کنون چیزی نبوده مگر انجام دوباره‌ی کارهای تاریخی فرتوت و پیوسیده، در پی دیگران."

۵. dans son ensemble / whole / gesamte

۶. Skyth مردم ساکن در سرزمینی به همین نام، واقع در شمال دریای سیاه در فا-

صله‌ی قرنهای نخستین قبل از میلاد.

اسکیتی را در شمار فیلسوفان خود داشت.^۱

خوشبختانه ما آلمانی‌ها، اسکیت نیستیم.

همانگونه که خلق‌های کهن پیش‌تاریخ خود را در تخیل، یاب‌عبارت دیگر در اساطیر زیسته‌اند، ما آلمانی‌ها نیز تاریخ آینده‌ی خود را در اندیشه [ورزی]، یاب‌عبارت دیگر در فلسفه تجربه‌می‌کنیم. ما هم عصران فلسفی عصر حاضریم، بی‌آنکه هم عصران تاریخی‌ان باشیم. فلسفه‌ی آلمان، امتداد مینوی^۲ تاریخ آلمان است.^۳ بنابراین وقتی ما بجای مجموعه آثار ناتمام^۴ واقعی‌مان، مجموعه آثار کامل^۵ تاریخ مینوی‌مان، یعنی فلسفه، را آماج نقد قرار دهیم، نقد در قلب مسائلی می‌نشیند که امروزی‌های می‌گویند: این است مسئله^۶. آنچه نزد خلق‌های پیشرو، گسست عملی از شرایط [سیاسی] دولت مدرن است، در آلمان [یعنی] جائی که این شرایط حتی یکبار هم وجود نداشته‌اند - در نخستین گام گسست نقادانه^۷ از بازتاب فلسفی این شرایط است.

فلسفه‌ی دولت و حقوق آلمانی، تنها تاریخ آلمان است که با عصر مدرن و رسمی حاضر، همپایه^۸ است. به همین دلیل خلق آلمان باید این تاریخ - رویایی [یا آرمانی] را با شرایط موجودش در حساب آورد و نه تنها شرایط موجودش را، بلکه همزمان تداوم انتزاعی آنرا به هم می‌زند و نقد کند. آینده‌ی خلق

۱. اشاره به "آناخاریس" که زادگاهش "اسکیا" است. ۲. ideal

۳. به عبارت دیگر: "... فلسفه‌ی آلمان ۱۰۰۰ ساله‌ی تاریخ آلمان در قالب اندیشه‌ای یامینوی است. ۴. œuvre incomplètes (در اصل به فرانسه)

۵. œuvre posthumus (در اصل به فرانسه) ۶. ideal history/ideelle Geschichte

۷. that is the question/ (در اصل به انگلیسی)

۸. critical / kritische Zerfall / (پ) critical break

quarrel که در نتیجه ترجمه چنین می‌شود: "... درگیری انتقادی بابا زتاب این شرایط در فلسفه است. ۹. ترجمه فرانسه به متن (پ) شبیه است: conflit critique

۱۰. al pari (در اصل به لاتین) / (پ) on an equal footing

al pari [au niveau]

آلمان، نه می‌تواند به نفی بلا واسطه‌ی شرایط حقوقی و دولتی واقعی‌اش محدود شود و نه به تحقق بی‌واسطه‌ی شرایط حقوقی و دولتی مینوی‌اش. زیرا نفی بی‌واسطه‌ی شرایط واقعی را در بیان مینوی‌اش [یعنی فلسفه] در اختیار دارد و تحقق بی‌واسطه‌ی شرایط ایده‌آل را هم در نگرش به خلق‌های همسایه، تقریباً یکبار از سر گذرانده است. از اینجاست که حزب سیاسی عملی در آلمان، به حق خواستار نفی فلسفه است، [اما] عدم حقانیت این حزب در خود خواسته‌اش نیست، بلکه در درج‌ازدن درخواست‌های است‌که‌نه بطور جدی اجرائی می‌کند و نه می‌تواند بکند. این حزب معتقد است که برای تحقق بخشیدن به این نفی، کافی است که رویش را از فلسفه بگرداند، کله بجنباند و با چند عبارت بی‌معنی و خشم‌آمیز، زیر لب بگوید: محدودیت افق دیدایی حزب، فلسفه را در محدوده‌ی واقعیت آلمان در شمار نمی‌آورد، یا اصلاً آنرا در بستر پراتیک آلمانی و تئوری‌های خادم آن تخمین نمی‌زند. شما بر آنید که آدمی باید نطفه‌ی زنده‌ی واقعی را نقطه‌ی عزیمت قرار دهد، اما فراموش می‌کنید که نطفه‌ی زنده واقعی خلق آلمان تاکنون تنها در مغزها و در حصار جمجمه‌ها رشدی نابه‌نجار کرده است. در یک کلام، شما نمی‌توانید از فلسفه ترا گذرید، بدون آنکه آنرا متحقق کنید.^۱

همین عدم حقانیت را، تنها در شکلی وارونه، حزب سیاسی تئوریک دارد، حزبی که از فلسفه منشاء می‌گیرد.

این حزب، تنها مبارزه‌ی انتقادی فلسفه علیه جهان آلمانی را در مبارزه کنونی می‌بیند و توجه ندارد که فلسفه تاکنونی، خود بدین جهان تعلق دارد.^۲ اگرچه بصورت مکمل مینوی آن. این حزب در برابر رقیبش [یعنی حزب سیاسی عملی] نقاد است، اما نسبت به خود بر خوردی غیر انتقادی دارد. بدین طریق که از پیش - نهاده‌های فلسفه عزیمت می‌کند و یا در همان نتایج مفروض فلسفه

۱. aufheben / (پ) supersede / transcend / abolir

۲. verwicklichen / (پ) making it a reality / réaliser / realizing

در جامی زند و بیابان شیوه‌ای دیگر، خواست‌ها و نتایجی را فراهم می‌آورد و بی‌جای خواست‌ها و نتایج فلسفه جامی زند^۱ در حالیکه این خواست‌ها و نتایج - به فرض که حقانیت هم داشته باشند - تنها از راه نفی فلسفه‌ی تاکنونی، فلسفه به مثابه‌ی فلسفه، تحقق پذیرند. تصویر دقیق‌تری از این حزب را بعداً ارائه می‌کنیم. عجالتاً کاستی بنیادی اش را می‌توان چنین خلاصه کرد: این حزب، برای ما و راست‌گه‌می تواند فلسفه را متحقق کند، بی آنکه از آن ترگذرد.

نقد فلسفه‌ی دولت و حقوق آلمانی، فلسفه‌ای که بوسیله هگل، آخرین، غنی‌ترین و همسازترین ترکیبش رایافته است، در عین حال هم تحلیل - انتقادی دولت مدرن و واقعیت متناظر با آن^۲ است و هم نفی قاطعانه‌ی همه‌ی شیوه‌های تاکنونی آگاهی حقوقی و سیاسی آلمانی است، آگاهی‌ای که عام‌ترین متکبرانه‌ترین بیان آن که به سطح دانش ارتقاء یافته، خود فلسفه‌ی حقوق نظری است. اگر فلسفه حقوق نظری، این اندیشه ورزی انتزاعی و اغراق آمیز [در باره‌ی] دولت مدرن، که واقعیتش تنها می‌تواند ماورایی باشد - و حتی اگر این ماورایی بودن، تنها به معنای ماورای "راین"^۳ باشد - در آلمان ممکن بود، به عکس، بیان اندیشه‌ای آلمانی و از انسان واقعی منتزع شده‌ی دولت مدرن، تنها و تا آنجا ممکن بود که دولت مدرن خود از انسان واقعی انتزاع شده و بی‌اثر انسان را تنها به شیوه‌ای خیالی ارضا می‌کند. آلمانی‌ها، به آنچه خلق‌های دیگر عمل کرده‌اند، در سیاست اندیشیده‌اند. آلمان وجدان

۱. conséquente / consistent / konsequenteste

۲. reality connected with it / zusammenhängende Wirklichkeit

réalité corrélatve

۳. Rhein رودخانه‌ای در آلمان. احتمالاً منظور مارکس از آن سوی راین، کشور فرانسه است که در آنجا دولت مدرن واقعیت یافته است.

۴. représentation/coception (پ) / thought-image (آ) / Gedankenbild

تئوریک^۱ آن [خلق‌ها] بوده است. انتزاع‌ها و خودبزرگ بینی^۲ های اندیشیدن آلمانی، همواره همگام با یکجانبگی و عقب ماندگی واقعیتش پیش رفته است. بنابراین، اگر وضع کنونی وجود آلمانی دولت^۳ بیانگر کمال رژیم قدیم است - یعنی زخمی کامل در لاشه‌ی دولت مدرن است -، وضع کنونی دانش آلمانی دولت^۴، نقصان دولت مدرن را بیان می‌کند. یعنی گنبدی خود لاشه را. در نتیجه، نقد فلسفه‌ی حقوق نظری، به مثابه‌ی رقیب [و بدیلی] برای شیوه‌های تاکنونی آگاهی سیاسی آلمانی، دیگر تنها در خود نمی‌پویید، بلکه به تکالیفی می‌پردازد که برای حل آنها، تنها یک وسیله وجود دارد: پراتیک.

[اکنون] این پرسش پیش می‌آید که آیا آلمان می‌تواند به پراتیکی در بلندی^۵ اصول دست یازد، یعنی به انقلابی که نه تنها آنرا به مرتبه‌ی رسمی^۶ خلق‌های مدرن ارتقاء دهد، بلکه آنرا تا بلندی انسانی بالا برد، یعنی تا آنجایی که آینده‌ی قریب این خلق خواهد بود؟

سلاح نقد، بهر روی، نمی‌تواند جان‌نشین نقد سلاح شود. قهر مادی باید با

۱. theoretical consciousness (آ) / theoretische Gewissen

(پ) conscience morale théorique / theoretical conscience

۲. élévation orgueilleuse/arrogance (پ) / conceit (آ) / überhebung

۳. German statehood (آ) / deutsche Staatswesen

(پ) stsyème etatique / German political system

۴. perfetion/consumation (پ) / perfection (آ) / Vollendung

۵. épine / Thorn / Pfahl "تینی" در اصل "خاری" یا "تینی"

۶. German political theory (آ) / deutsche Staatswissen

(پ) science allemande de l'état / German political thought

۷. à-la-hauteur (در اصل به فرانسه)

۸. niveau officiel/official level / officielle Niveau

۹. puissance / force / Gewalt

باقهرمادی سرنگون شود، و تئوری، تنها آن زمان به قهرمادی بدل می شود که توده ها را دریا بد^۱. تئوری زمانی قادر است توده ها را دریا بد که به انسان^۲ بپردازد دوزمانی به انسان می پردازد که را دیکال شود. را دیکال بودن، یعنی دست به ریشه بردن^۳ و ریشه ی انسان، چیزی نیست جز خود انسان. دلیل آشکار را دیکالیسم تئوری آلمانی، و توان عملی اش، عزیمت آن از ترا گذشتنی مثبت و قاطعانه از مذهب است. نقد مذهب با این آموزه به پایان می رسد که برای انسان، والاترین موجود، خود انسان است^۴. [به عبارت دیگر، نقد مذهب] با این فرمان مقوله وار^۵ [بپایان می رسد] که باید همه ی روابطی را که در آنها انسان موجودی تحقیر شده، اسیر و برده، ترک شده و نکوهش شده است، بر اندازد، روابطی که هیچ بیانی بهتر از گفته ی یک فرانسوی درباره ی طرح مالیات بر سگها نمی تواند تصویرش کند: سگهای بیچاره^۶ می خواهند با شما مثل آدمیان رفتار کنند!

رهایی نظری حتی به لحاظ تاریخی معنای عملی ویژه ای برای آلمان دارد. گذشته ی انقلابی آلمان، یعنی [نهضت] رفرماسیون، [انقلابی] نظری است. در آن زمان، راهب انقلاب را در مغزش آغاز کرد، کاری که امروز فیلسوف می کند.

لوتر، بهر روی بر بردگی ناشی از سرسپردگی^۷ چیره کشت، چرا که بردگی ناشی از اعتقاد را بجای آن نهاد^۸؛ او ایمان به اقتدار را در هم شکست، چرا که اقتدار ایمان را باز گردانید^۹؛ او کشیش را به فرد عامی مبدل ساخت، چرا

۱ اصل جمله چنین است: ..., sobald sie die massen ergreift, ... فاعل این جمله بهر حال sie، یعنی نقد و فعل آن مفرد است. در نتیجه لزوما نمی توان از این جمله به معنی استعاره ی بر سوم رسید که: "... به مجرد آنکه توده گیر شود..." در هر متن انگلیسی چنین آمده: ... as soon as it has gripped the masses ... در متن فرانسه نیز: ... la théorie ... dès quelle s'empare des masses:

۲ ad hominem ۳ kategorische Imperative

۴ Devotion (پ) / piety (آ) / dévotion/ devotion

۵ conviction/ (Überzeugung) / faith / Glauben / foi

که هر دعای رابه کشیش بدل کرد^۱؛ او انسان را از مذهبیتی^۲ برونی رها کنید، چرا که مذهبیت رابه درون انسان کشانید^۳؛ او کالبد را از بند زنجیر رها ساخت، چرا که قلب را در زنجیر نهاد.

پروتستانیسم اگر چه راه حل حقیقی نبود، اما مسئله را بدرستی طرح کرد. مسئله اینک دیگر مبارزه ی عامی با کشیش^۴ بیرون از خویش نبود، بلکه مبارزه با کشیش درونی خویش، با سرشت کشیش وارش بود. اگر تبذل پروتستانی عوام آلمانی به کشیش ها، عوام- پاپ ها^۵ [یعنی] پادشاهان و ایل و تبارشان - از روحانیون و نورچشمی ها گرفته تا بی فرهنگان - ساخت، تبدل فلسفی آلمانی کشیش شده به انسان، خلق را رها خواهد کرد. همانقدر اندک که رهایی به شاهزادگان و حاکمان محدود دماند، دنیوی کردن دارایی^۶ می تواند در حد غارت کلیسا - که عمدتاً بوسیله ی پروسی های ریاکار به عمل درآمد - محدود دماند. آن زمانها جنگ دهقانی، این را دیکال ترین واقعیت تاریخ آلمان، در [آزمون] الهیات ناکام ماند^۷؛ امروز که الهیات خود شکست خورده است، ناآزادانه ترین واقعیت تاریخ آلمان، [یعنی] وضع موجود ما در [آزمون] فلسفه متلاشی می شود. در آستانه ی [نهضت] رفرماسیون، آلمان رسمی بنده ی تمام و کمال رُم بود. در آستانه ی انقلاب، آلمان رسمی کمتر از آنکه بنده تمام و کمال رُم باشد، بنده پروس، اتریش، مالکان زمین و بی فرهنگان است. بنظر می آید، انقلابی را دیکال در آلمان بادشواری عمده ای رویو باشد. به عبارت دیگر، انقلابها به یک عنصر منفعل^۸، یک زمینه ی مادی نیاز

۱. religioſit  / religiosity / Religiosit t

۲. Pfaſſe اطلاق این واژه به کشیش مسیحی بانوعی هجو و ناسزا همراه است.

۳. Layenp pste / ( ) lay pops / (پ) papes laics / lay priests

۴. S kularisation der G ter / ( ) secularisation

(پ) s cularisation des biens / secularisation of property

۵. passiv   این واژه به معنی دارایی و هم نیکی است.

دارند. تئوری همواره تنها تا آنجایی تواند در میان مردمی تحقق یابد که تحقق خواسته‌هایشان باشد. اینک، آیا دوپارگی و شکاف عظیم بین خواسته‌های اندیشه‌ی آلمانی و پاسخ‌های واقعیت آلمان، با شکاف و دوپارگی بین جامعه‌ی بورژوازی^۱ [یا مدنی] و دولت و [بین جامعه‌ی مدنی] و خودش تطبیق می‌کند؟ آیا نیازهای نظری، نیازهای عملی بلا فصل خواهند بود. تنها کافی نیست که اندیشه برای تحقق خویش بکوشد، بلکه خود واقعیت نیز باید در تلاش برای به اندیشه در آمدن باشد.

اما آلمان همراه با خلق‌های مدرن تا مرحله‌ی میانی رهایی سیاسی معود نکرده است. حتی به مرحله‌ی که به لحاظ نظری پشت سر نهاده، هنوز به لحاظ عملی دست نیافته است. خلق آلمان، چگونه می‌تواند بایک طرفند، نه تنها از فراز موانعی که بر سر راه خویش دارد بگذرد، بلکه هم هنگام موانع پیش پای خلق‌های مدرن رانیز پشت سر گذارد؟ موانعی که فی الواقع باید به مثابه‌ی آزادی از موانع خویش آنها را بپذیرد و به سویشان بکوشد. انقلابی را دیکال تنها می‌تواند انقلاب نیازهای را دیکال باشد، نیازهایی که فقدان پیش-شرط‌ها و زادگاه‌هایشان ظاهر اهویدا است.

اگرچه آلمان با عمل انتزاعی اندیشیدن، تحول^۲ خلق‌های مدرن را همراهی کرده است، بی‌آنکه نقشی عملی در مبارزه‌ی واقعی ناظر بر این تحول بعهده گیرد، اما از یک جانب در آزار^۳ ناشی از این تحول شریک بوده است، بی‌آنکه در لطفش^۴، در رضایت ناتمامش شریک باشد. اشتغال انتزاعی از یکسو، بر خسران^۵ انتزاعی از سوی دیگر منطبق است. از این روست که آلمان،

۱. société civil-bourgeoise/civil society/bürgerliche Gesellschaft

۲. salto mortale (پ)/somersault (پ)/ salto mortale در اصل به معنی

پشتک و معلق دشوار و ماهرانه ۳. évolution/development/Entwicklung

۴. souffrance/ suffering / Leiden

۵. jouissance / pleasure (پ)/ enjoyment (پ)/ Genüsse

۶. souffrance / suffering / Leiden

پیش از آنکه بر سکوی رهایی اروپا بایستد، خود را در سحرگاهی، در مرتبه‌ی زوال اروپا خواهد یافت. آلمان را می‌توان بابت پرستی^۱ مقایسه کرد که به بیماری مسیحیت گرفتار آمده باشد.

اگر به دولت‌های آلمانی بپردازیم، آنها را دولت‌هایی می‌یابیم که کوشیده اند بواسطه‌ی اوضاع کنونی^۲، موقعیت آلمان، نظرگاه فرهنگ و آموزش آلمانی و سرانجام بواسطه‌ی غریزه‌ی اختصاصی خوش اقبالیشان، کاستی متعذرنانه‌ی جهان دولت‌های مدرن را که ما از امتیازاتش بی‌بهره ایم. با کم و کسری وحشیانه رژیم قدیم - که خوشبختانه ما کاملاً از آن برخورداریم - ترکیب کنند. بطوریکه آلمان ناگزیر است، اگر نه در معقولیت، بلکه دست کم در نامعقولیت اشکال دولتی یک بر فراز وضع موجودش قرار دارند، بی‌ش از پیش سهمیم شود. مثلاً آیا جز این آلمان با اصطلاح مشروطه، سرزمین دیگری در جهان هست که چنین باخامی در توهّمات دولت مشروطه شریک باشد، بی آنکه از واقعیتش سهمی ببرد؟ آیا چیزی بجز فکریک دولت آلمانی می‌تواند رنج طاقت فرسای سانسور را با قانون فرانسوی سپتامبر^۳ - که آزادی مطبوعات پیش شرطش بود - پیوندزند؟^۴ همانطور که آدمی می‌تواند در معبد پانتئون رم^۵ [پیکره‌ی] همه‌ی خدایان تمام ملت‌ها را بیابد، به همانگونه هم می‌تواند در امپراتوری مقدس آلمانی - رمی، گناهان همه‌ی اشکال دولتی را پیداکند. این واقعیت را که این التقاط^۶ می‌تواند به بالاترین قله‌ای که هرگز

۱. fétichiste /fetish-worshipper/Fetischdiener

۲. existing state of affairs (پ)/Zeitverhältnisse

۳. (پ) circoſtance / circumstances of the time

۴. قانونی ارتجاعی که بدنبال سو، قصبه پادشاه فرانسه (۲۸/ژوئیه) در سال ۱۸۳۵ بمورد

اجرا گذارده شد. به موجب این قانون تضییقات فراوانی برای مطبوعات و قضاوت بوجود

آمد و مجازات‌های سختی برای کسانی که معترض مالکیت خصوصی یا موجودات زمان شوند،

در نظر گرفته شد. در این جمله این کنایه نهفته است که قانون سانسور برای کشوری معنی

دارد که در آن قبلاً آزادی مطبوعات جاری باشد، در آلمانی که آزادی مطبوعات نیست، آیا

قانون سانسور می‌تواند چیزی جز یک طرح مسخره باشد؟ ۴. Eklektizismus

کسی بدان نیندیشیده دست یابد، یک پادشاه آلمانی^۱ تضمین می کند، پادشاهی باخوش خوراکی سیاسی و زیبائی شناسانه، پادشاهی که قصد دارد همه نقش های شاهنشاهی را، از پادشاهی فتودالی گرفته تا دیوان سالاری، از استبدادی گرفته تا مشروطه، از اشراف سالاری گرفته تا مردم سالاری^۲، اگر نه به نمایندگی از خلق، بلکه البته در شخص خودش، و اگر نه برای مردم، بلکه البته برای خودش بازی کند. آلمان که در جهان خویش یک کاستی [آشکار] عصر سیاسی حاضر است، نخواهد توانست موانع ویژه ای آلمانی را از سر راه خویش به زیر افکند، مگر آنکه سدهای عمومی عصر سیاسی حاضر را از پیش پای بردارد.

نه انقلابی رادیکال در آلمان رویایی اتوپیایی است و نه رهایی عمومی بشری، بلکه [آنچه رویایی و خیالپردازانه است] انقلابی ناتمام و پاره وار^۳، انقلابی صرفاً سیاسی است؛ انقلابی که پایه های بنا را حفظ خواهد کرد. انقلابی چنین پاره وار و صرفاً سیاسی بر چه پایه هایی استوار است؟ برای این پایه که بخشی از جامعه ی بورژوازی، خود را رها سازد و به حاکم همگان بدل کند؛ بر این پایه که یک طبقه ی معین از جایگاه ویژه اش، به رها سازی همگانی جامعه اقدام کند. این طبقه، همه ی جامعه را آزاد خواهد کرد، اما تنها با این پیش شرط که همه ی جامعه خود را در جایگاه این طبقه بباید، و بنابراین، به عنوان مثال، مالک پول و تحصیلات شود و یا هر چقدر که می خواهد بدست آورد.

هیچ طبقه ای در جامعه ی بورژوازی نمی تواند چنین نقشی را ایفا کند، بی آنکه لحظه ای در خویش و در توده ها هیچان برانگیزد، لحظه ای که در آن، با همه ی جامعه برادر و یگانه شود، خود را به جای آن [= جامعه] بنشاند و به مثابه ی نماینده ی [خواستهای] عمومی آن پذیرفته و به رسمیت شناخته شود، لحظه ای که خواسته ها و حقوقش در حقیقت خواسته و حقوق خود جامعه

۱ فردریک ویلهلم چهارم
 ۲ politisch-ästhetische Gourmanderie
 ۳ autokratisch ۴ demokratisch ۵ partielle/ partial/ teilweise

باشد، [و سرانجام] لحظه ای که او واقعاً مغز و قلب جامعه باشد. تنها بنام حقوق همگانی جامعه است که یک طبقه^۱ معین می تواند مدعی سلطه بر عموم شود. برای دست اندازی بر جایگاه رها سازنده^۲ جامعه و بنابراین برای استثمار سیاسی همه ی سپهرهای دیگر جامعه، به سود سپهر اختصاصی خود، انرژی انقلابی و اتکا به نفس فکری به تنهایی کافی نیست. برای آنکه انقلاب یک خلق، و رهایی یک طبقه ی معین در جامعه ی بورژوازی با یکدیگر همراه شود و برای آنکه یک رسته به مثابه ی همه ی جامعه بحساب آید، باید در مقابل، همه ی کاستی های جامعه در طبقه ای دیگر متمرکز شود، باید یک رسته ی معین، به رسته ی فشارها [و رنج ها] ی همگانی مبدل گردد، باید پیکر یافته ی همه ی موانع و محدودیت های عمومی باشد، باید یک سپهر اجتماعی ویژه، به مثابه ی سپهر جنایتهای همه ی جامعه شهرت یابد، بطوریکه آزادی این سپهر، همانا چون خود-رها سازی همگانی بنظر آید. برای آنکه یک رسته در معنای کامل واژه^۳، رسته ی رها ساز باشد، باید در مقابل، رسته ی دیگر به رسته ای که آشکارا در انقیاد است، بدل گردد. ارزش^۴ همگانی و منفی اشراف و روحانیت فرانسوی، ارزش همگانی و مثبت بورژوازی را که همسایه ی بلا فصل و طبقه ی مخالف آن بود، تعیین کرد.

اما هر طبقه ی ویژه ای در آلمان، نه تنها فاقد آن همسازی، برندگی، شجاعت و بی پروائی است که بتوان بر آن مظهر نماینده ی منفی جامعه را کو بید؛ بلکه هیچ رسته ای، چنان جان-مایه^۵ ای را ندارد که بتوان آنرا، حتی برای

۱ sphère/sphere/Sphäre

۲ état/class (پ) / estate (آ) / Stand

۳ par excellence

۴ در اینجا: caractère/significance/Bedeutung (شخصیت/سرشت)

در ترجمه ی فرانسه این جمله چنین آمده است: "سرشت همگانی و منفی نجبا و روحانیت فرانسوی، پیش شرط سرشت همگانی و مثبت طبقه ای است که نزدیکترین و در عین

حال مخالف ترین طبقه نسبت به نجبا و روحانیت بود: بورژوازی"

۵ breadth of spirit (پ) / breadth of soul (آ) / Bereit der Seele

largeur d'espirit (یا: سعه ی صدر)

يك لحظه، با جان خلق هم‌هویت پنداشت؛^۱ هیچ رسته‌ای چنان استعداد ذاتی^۱ ای را ندارد که به موجب آن، قدرت مادی را به سوی قهر سیاسی برانگیزد و این جسارت انقلابی را ندارد که این جمله را بر فرق حریف بکوبد که: من هیچ نیستم ولی بایستی همه چیز باشم.^۲ اخلاق و صداقت عمده آلمانی را - نه تنها [اخلاق و صداقت] افراد، بلکه [اخلاق و صداقت] طبقات را نیز - بیش از هر چیز نوعی خودپرستی درویشانه^۳ [وبی‌نیاز از جهان] می‌سازد که به محدودیت‌هایش اعتبار می‌بخشد و فرصت می‌دهد که این محدودیت‌ها علیه او بکار آیند.^۴ بنابراین رابطه‌ی سپهرهای مختلف جامعه‌ی آلمان با یکدیگر، رابطه‌ای دراماتیک نیست، بلکه اپیک^۵ است. هر سپهری، آگاهی یافتن از خویش را می‌آغازد و خود را در کنار دیگران با همه‌ی ادعاها و حقوقشان جای می‌دهد [و این]، بلافاصله پس از آنکه هر سپهر تحت فشار قرار می‌گیرد، صورت نمی‌بندد، بلکه به محض آنکه بدون دخالت خودش، اوضاع زمانی چنان مبنای مناسبی به او عرضه می‌کند که او می‌تواند فشار را بر آن اعمال کند. حتی اتکا به نفس اخلاقی طبقه‌ی میانی آلمان، تنها بر این آگاهی متکی است که این طبقه نماینده‌ی عام میان‌حالی بی‌فرهنگانه‌ی همه‌ی طبقات دیگر باشد. در نتیجه، تنها پادشاهان آلمانی نیستند که بی‌هنگام بر تخت تکیه می‌زنند،

۱. genius / Genialität

۲. در پانویس متن فرانسه آمده است: این جمله اشاره‌ای است به عنوان بروشور معروفی که در سال ۱۷۸۹ از سوی "سیه" (Sieyès) انتشار یافت: دولت‌تی‌یر چیست؟ همه چیز تاکنون در جهان سیاسی چه بوده است؟ هیچ‌اوجه می‌خواهد؟ می‌خواهد همه چیز بشود.

۳. egoisme modeste/modest egoism/bescheidene Egoismus

۴. این جمله را به نحو زیر هم می‌شود ترجمه کرد: "...حاضر نیست از محدودیت‌هایش صرف‌نظر کند و فرصت می‌دهد که آنها علیه او بکار آیند."

۵. معمولاً epic را "حماسی" ترجمه می‌کنند، اما رساننده‌ی معناییست در اینجا منظور مقایسه‌ی دونوع نمایش است. در نمایش اپیک، واقعیت و هزل از مجرای اغراق به هم آمیخته‌اند.

۶. mal-à-propos (در اصل به فرانسه)

بلکه هر سپهری از جامعه‌ی بورژوازی چنین وضعی دارد که پیش از آنکه پیرویش را جشن بگیرد، شکستش را تجربه می‌کند؛ پیش از آنکه از سدهای مقابلش بگذرد، سدهای ویژه‌ی خویش را می‌سازد؛ پیش از آنکه بتواند خود را به موجودی جسور بدل سازد، خود را به موجودی بزدل مبدل می‌کند؛ بنابراین، پیش از آنکه موقعیت ایفای یک نقش بزرگ را در اختیار گیرد، [آن موقعیت] سپری شده است؛ هر طبقه، به مجرد آنکه نبر در اب طبقه‌ای که بالای سر او قرار گرفته می‌آغازد، در نبرد با طبقه‌ای که زیر او قرار دارد درگیر می‌شود. از همین رو، اشراف خود را درگیر نبرد علیه پادشاهی، بوروکرات خود را درگیر نبرد علیه اشراف، و بورژوازی خود را درگیر نبرد علیه همه می‌یابد؛ و این در حالی است که پرولتاریا تازه پای در راه نهاده است که خود را در نبرد علیه بورژوازی بیابد. طبقه‌ی میانی^۱، به سختی این شهادت را دارد که از دیدگاه خویش، اندیشه‌ی رهایی را در یابد و هم‌اکنون، تحول اوضاع اجتماعی و پیشرفت تئوری سیاسی، این موضع را کهنه یا دست‌کم مشاخره برانگیز اعلام می‌کند.

در فرانسه، کافی است آدم چیزکی باشد تا بخواهد همه چیز بشود. در آلمان، اگر آدم نخواهد از همه چیز صرف‌نظر کند، باید هیچ باشد. در فرانسه، رهایی پاره‌وار، دلیل [رهایی] همگانی است. در آلمان، رهایی همگانی شرط بلامنازع^۲ هر رهایی پاره‌وار است. در فرانسه باید فعالیت^۳ [رها سازی مرحله‌ای] و در آلمان باید عدم امکان رها سازی مرحله‌ای، انگیزه‌ای برای تولد تمامت آزادی باشد. در فرانسه، هر طبقه از مردم به لحاظ سیاسی ایده‌آلیست است و خود را بلاواسطه، نه به عنوان طبقه‌ای ویژه، بلکه به عنوان نماینده‌ی کل نیازهای اجتماعی می‌شناسد. بنابراین نقش‌رهایی بخش [جامعه] در میان

۱. در پانویس متن فرانسه آمده است: "منظور طبقه‌ی بورژواست. این اصطلاح همچنین از سوی انگلس در کتاب^۱ وضع طبقه‌ی کارگر انگلیس، مورد استفاده قرار گرفته است."

۲. conditio sine qua non (در اصل به لاتین)

۳. réalité / reality / Wirklichkeit

طبقات مختلف خلق فرانسه به نوبت و با حرکتی دراماتیک دست به دست می شود، تا سرانجام به طبقه ای می رسد که دیگر رهایی اجتماعی را با اتکال به پیش شرط هایی که خود آنها بر شرایط ماورا انسانی - والبتة آفریده شده بوسیله خود جامعه انسانی - استوارند، متحقق نمی کند، بلکه بیشتر، همه ی شرایط هستی انسانی را بر مبنای رهایی اجتماعی سازمان می دهد. بر عکس در آلمان - جایی که زندگی عملی بی جان و در عین حال زندگی معنوی غیر عملی است - هیچ طبقه ای از جامعه ی مدنی، تازمانی که خود بواسطه ی موقعیت بلا واسطه اش، ضرورت مادی اش و زنجیرهایش بدینکارناگزیر شود، نه نیاز و نه توان رهاسازی عمومی را داراست.

پس امکان مثبت رهایی آلمان در کجاست؟

پاسخ: در سامان یابی طبقه ای بازنجیرهای رادیکال؛ طبقه ای از جامعه ی مدنی که طبقه ای از جامعه ی مدنی نیست؛ رسته ای، که انحلال همه ی رسته هاست؛ سپهری که سرشت عامش را از رنج^۱ عامش دارد و هیچ حقی ویژه ای طلب نمی کند؛ چرا که نه ناحقی ای ویژه، بلکه نفس ناحقی بر او اعمال می شود؛ [طبقه ای] که دیگر نه عنوانی تاریخی، بلکه عنوانی انسانی را می تواند طلب کند؛ [طبقه ای] که در تقابل یکجانبه با پی آمدها نیست، بلکه در تقابل همه جانبه با همه ی پیش - شرط های دولت آلمانی قرار دارد؛ و سرانجام سپهری که نمی تواند خویش را رهاسازد، مگر آنکه خود را از همه ی سپهرهای دیگر و از آنجا، همه ی سپهرهای دیگر جامعه را رها کند؛ دریک کلام، [طبقه ای] که گمگشتگی^۲ تام انسان است و بنابراین تنها از طریق باز یابی^۳ تام انسان است که می تواند خویش را باز یابد. این انحلال^۴ جامعه، در پیکر رسته ای ویژه، همانا پرولتاریاست.

۱. souffrance/ suffering / Leiden

۲. perte totale/ loss/ Verlust (گمگشتگی تام)

۳. reconquête /redemption (پا) /rewinning / Wiedergewinnung

۴. dissolution/ dissolution / Auflösung

پرولتاریا از طریق حرکت گسترش یابنده ی صنعتی در آلمان پدید می آید؛ زیرا آفریننده ی پرولتاریا فقر ریشه گرفته از طبیعت نیست، بلکه فقری مصنوعاً آفریده شده است. پرولتاریا را آنهایی نمی سازند که زیر بار جامعه شانه خم کرده اند، بلکه توده های روبه افزایش انسانی - آنها که از تجزیه ی شدید جامعه، بویژه از تجزیه ی رده های میانی جامعه پدید می آیند - هستند که پرولتاریا را می سازند، اگر چه به تدریج، همانگونه که از هم اکنون آشکار است، فقر ناشی از طبیعت و بندگی مسیحی - ژرمنی نیز به صف آن خواهد پیوست.

پرولتاریا با اعلام انحلال نظم تاکنونی جهان، تنها راز هستی خویش را بر ملا می سازد، زیرا اوست که انحلال واقعی^۱ این نظم جهانی است، اگر پرولتاریاست که نفی مالکیت خصوصی را خواستار است، از آن روست که او آنچه را که جامعه به پرئسیبش ارتقا داده است، آنچه را که در او به مثابه ی دستاورد منفی جامعه - بی آنکه خود در آن دخالتی داشته باشد - پیکریافته است، به پرئسیب جامعه ارتقا خواهد داد. در نتیجه، پرولتاریا با همان حقی خود را به جهان در حال تکوین مرتبط می سازد، که پادشاه آلمان - آن زمان که خلق را خلق خود، همانگونه که اسب را اسب خویش نامید - خود را با جهانی سپری شونده مرتبط می یافت. پادشاه با اعلام این که خلق^۲ مایملک اوست، تنها این راز را بر ملا ساخت که مالک خصوصی پادشاه است. همانگونه که فلسفه در پرولتاریا سلاح مادی خویش را می یابد، پرولتاریا نیز در فلسفه سلاح معنوی خویش را خواهد یافت؛ و به محض آنکه جرقه ی اندیشه بنیاد را در این بنیاد خام خلق درگیرد، رهایی آلمانی ها [و تبدیلشان] به انسان تحقق خواهد یافت.

۱. de fait / actual (پ) / in fact (آ) / faktisch

۲. این جمله را اینطور هم می شود ترجمه کرد: "پرولتاریا با همان حقی به زبان دنیایی در حال تکوین سخن می گوید" که پادشاه آلمان به زبان دنیایی سپری شونده سخن می گفت.

خلاصه‌ی کلام^۰ نتیجه این است که :

تنها راه حل عملاً ممکن آزادی آلمان، رهایی مبتنی بر آن تئوری‌ای است که انسان را والاترین موجود برای انسان قلمداد کند^۰ در آلمان، رهایی از قرون وسطی، تنها بدین شیوه ممکن است که هم‌هنگام، از پیروزی‌های پاره‌وار بر قرون وسطی نیز رها شود^۰ در آلمان هیچ شیوه‌ای از بردگی درهم شکستنی نیست، مگر آنکه همه‌ی شیوه‌های بردگی درهم شکسته شود^۰ آلمان پاسفت کرده، انقلابی نتواند شد، مگر آنکه از بن‌تابه سرانقلابی شود^۰ رهایی آلمانی، رهایی بشر است^۰ معز این رهایی فلسفه، و قلب آن پرولتاریاست^۰ فلسفه خود را متحقق نتواند کرد، بی آنکه پرولتاریا را بر اندازد و پرولتاریا را برای درگذشتن از خویش راندارد، مگر آنکه فلسفه را متحقق سازد^۰ زمانی که همه‌ی شرایط درونی مهیا شود، رستاخیز آلمان با بانگ خروس فرنگی^۲ اعلام خواهد شد^۰

۱ thorough Germany/gründliche Deutschland در متن (آ) ترجمه این جمله چنین است: "آلمان پاسفت کرده نمی‌تواند انقلابی کند، مگر آنکه دست به انقلابی پی‌کن زند^۰ در متن (پ) (این‌طور: "آلمان که به پاقرمی‌اش معروف است نمی‌تواند انقلاب کند، مگر آنکه آن انقلاب، انقلابی بنیادی باشد^۰"

۲ Gallic / gallisch در اصل به معنای "گلی" بکنایه از فرانسوی gaulois